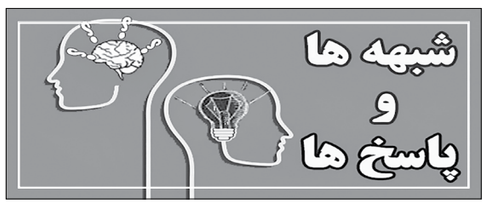

قصاص و آثار و برکات آن

برخی می‌گویند خون را که با خون نمی‌شویند؛ جامعه یا ولیّ دم نباید عمل مجرمانه مجرم را تکرار کند. کشتن قاتل همان آثار نامطلوب جرم قتل را در پی دارد و موجب سلب حیات مجرم می‌شود و نیز رنج و عذاب و احیاناً بی سرپرست ماندن خانواده او و محروم شدن جامعه از یکی دیگر از اعضایش را در پی دارد. پس چرا با کشتن قاتل، بر خسارت و ضرر به وجود آمده، بیفزاییم![1] آیا اگر حیوانی به حیوان دیگری حمله‌ور شود و آن را بکشد، کشتن حیوان قاتل، احمقانه و ناشی از تدبیر نادرست نیست؟ آیا کشتن حیوان قاتل، حیات را به حیوان مقتول بر می‌گرداند؟ شکی نیست که مرگ حیوانی که مورد حمله واقع شده، خسارت است؛ آیا مصلحت است که این خسارت با کشتن حیوان دیگر، افزون شود؟ مصلحت اقتضا می‌کند که برای حمایت از دیگر حیوانات، حیوان قاتل را به‌طور موقت از گله جدا کنند تا ادب و سپس به گله برگردانده شود تا با صلح و مدارا ادامه حیات دهد. جامعه انسانی همین حکم را دارد. کشتن قاتل که حیات را به مقتول بر نمی‌گرداند، بلکه میزان خسارت به وجود آمده را افزایش می‌دهد. لذا باید قاتل را با جدا کردن از اجتماع و بازپروری، به اجتماع برگرداند تا به زندگی صلح‌آمیز با دیگر افراد جامعه ادامه دهد.[2]

اگر چه قصاص قاتل در ظاهر مرگ یک انسان است و جامعه را از یک فرد محروم می‌کند؛ در حقیقت حیات برای همه مردم است و از همه مردم در مقابل مرگ سریع و فراگیر حمایت می‌کند. حیاتی که در قصاص است از خودداری مجرمان از تجاوز نشأت می‌گیرد؛ انسانی که یقین دارد حیاتش بهای حیات مقتول اوست، می‌اندیشد و مردد می‌شود و محاسبه می‌کند و نتیجه ترسیدن او از مرگ خودش، اغلب خودداری او از آغشتن دستان خود به خون دیگران است و به این ترتیب حیات فردی که نزدیک بود کشته شود، حفظ می‌شود.

پاسخ‌های فراوانی در برابر این شبهه می‌توان طرح کرد:

اول: عدم تجویز قصاص موجب ترویج انتقام‌جویی شخصی بین اولیای دم و قاتل می‌شود و چه بسا این نزاع به بستگان قاتل نیز کشانده شود و دامنه‌اش توسعه پیدا کند و موجب وخیم‌تر شدن اوضاع و قتل‌های دیگر و اتلاف اموال گردد؛ اما اگر به اولیای دم اجازه قصاص داده شود، جلو این آثار منفی گرفته می‌شود و آنها یا قصاص می‌کنند، یا دیه می‌گیرند و یا قاتل را عفو می‌کنند.[3]

دوم: قصاص موجب حیات جامعه خواهد شد؛ اگر چه قصاص قاتل در ظاهر مرگ یک انسان است و جامعه را از یک فرد محروم می‌کند؛ در حقیقت حیات برای همه مردم است و از همه مردم در مقابل مرگ سریع و فراگیر حمایت می‌کند. حیاتی که در قصاص است از خودداری مجرمان از تجاوز نشأت می‌گیرد؛ انسانی که یقین دارد حیاتش بهای حیات مقتول اوست، می‌اندیشد و مردد می‌شود و محاسبه می‌کند و نتیجه ترسیدن او از مرگ خودش، اغلب خودداری او از آغشتن دستان خود به خون دیگران است و به این ترتیب، حیات فردی که نزدیک بود کشته شود، حفظ می‌شود؛ علاوه‌بر این، حیاتی که در قصاص است از شفای قلوب اولیای دم ناشی می‌شود، که می‌بینند قاتل به همان سرنوشت مقتول دچار شده است.[4]

سوم: قتل نفس از جمله رذایلی است که اسلام در ریشه‌کن کردن آن اهتمام فراوانی دارد و کشتن «یک فرد» را با کشتن «نوع انسانی» برابر می‌داند. جرأت بر کشتن یک انسان و تحصیل مقدمات آن، به اندازه‌ای مهم است که امکان دارد به جرأت پیدا کردن فرد برای نابودی جمع بسیاری از انسان‌ها منجر شود. ازاین‌رو، اسلام درصدد است زمینه‌های تحصیل جرأت بر آدم‌کشی، ولو جرأت بر کشتن یک فرد را از بین ببرد و مقدمات آن را به زمینه‌های صلح، صفا و ایثار تبدیل کند. علاوه‌بر اینکه تشریع قصاص برای تضمین حیات اجتماعی انسان‌هاست؛ وگرنه عفو، اغماض و مصالحه کردن بر دیه، از اجرای قصاص بیشتر سفارش شده است.[5]

چهارم: در مجازات قصاص، عدالتی است که بالاتر از آن امکان تصور عقلی ندارد و دارای مزایایی است که نه در حبس وجود دارد و نه در هیچ مجازات دیگری: اولاً، مجازاتی است مساوی جرم؛ زیرا جرم تجاوز عمدی بر نفس است و عدالت مقتضی اعمال مجازاتی است مانند آن؛ ثانیاً، هنگام ارتکاب جرم، به جانی اعلام می‌کند مجازاتی مانند جرم در انتظار اوست و او را مضطرب و مردد می‌کند، زیرا او احساس می‌کند در صورت ارتکاب جرم، از این مجازات نمی‌تواند فرار کند؛ ثالثاً، قصاص، خشم ولیّ دم یا مجنی علیه را فرو می‌نشاند؛ رابعاً، بالاتر از همه، حیات اجتماعی عالی را به دنبال دارد؛ زیرا اشرار را ریشه‌کن می‌کند. لذا قرآن کریم در آیه ۱۷۹ سوره بقره فرمود: (وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ).[6]

پنجم: هدف اساسی از مجازات قصاص، نجات انسان‌ها و ایجاد ثبات در حیات اجتماعی است. با توجه به آیه ۳۲ سوره مائده: (هر کس، انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همه انسانها را کشته)؛ خداوند همان ارزشی را که برای جامعه می‌شناسد، برای فرد قائل است. قتل یک فرد مانند قیام علیه جامعه و کشتار جمعی اعضای آن، جرمی بس بزرگ است و مجازات سنگین به دنبال دارد و بهترین طریق برای حفظ ثبات اجتماعی در جرم قتل عمد، قصاص است.[7]

ششم: استمرار حیات جامعه در گرو مجازات قصاص است و عدم آن، موجب هدر دادن خون‌ها می‌شود و امور در دست زورمندان قرار می‌گیرد. مجازات قصاص به جامعه حیات برتر می‌دهد که در آن جامعه، جان و مال و عرض دارای امنیت است. لذا در آیه ۱۷۹ سوره بقره، کلمه «حیوة» به صورت نکره آورده شده است.[8]

قتل نفس از جمله رذایلی است که اسلام در ریشه‌کن کردن آن اهتمام فراوانی دارد و کشتن «یک فرد» را با کشتن «نوع انسانی» برابر می‌داند. جرأت بر کشتن یک انسان و تحصیل مقدمات آن، به اندازه‌ای مهم است که امکان دارد به جرأت پیدا کردن فرد برای نابودی جمع بسیاری از انسان‌ها منجر شود. ازاین‌رو، اسلام درصدد است زمینه‌های تحصیل جرأت بر آدم‌کشی، ولو جرأت بر کشتن یک فرد را از بین ببرد و مقدمات آن را به زمینه‌های صلح، صفا و ایثار تبدیل کند.

هفتم: منشأ اساسی اعتراض به مجازات قصاص، عدم درک حقیقت و عظمت حیات انسان‌هاست. کسانی که با قصاص قاتل مخالفت می‌کنند، به این نکته توجه ندارند که با چشم‌پوشی از قصاص به بهانه ارزش نهادن به حیات انسان، مقوله «حیات انسانی» را از ارزش و عظمت ساقط می‌کنند؛ زیرا اینان غیر مستقیم به انسان‌ها تلقین می‌کنند که نابودی حیات یک انسان معادل چند سال زندان یا مقداری مال است. در نتیجه با این حکم بیدادگرانه، بزرگ‌ترین گام را در زمینه کمک به تلقین پوچی و بی‌ارزشی حیات انسان‌ها بر می‌دارند.[9]

هشتم: اینان خواهان حیات قاتل هستند، نه اینکه دلسوز او باشند و برای حیاتش قداست قائل باشند. هدف اینها از این تلاش فقط مصالح مادی است؛ با دفع مرگ از قاتل به دنبال زنده نگه داشتن او به عنوان یک عامل تولید هستند که سود بیشتری را بر ایشان به ارمغان آورد، در حالی که قاتل با عمل ناپسند خود انسانی را از حیات محروم کرده و برای عواطف و افکار بستگان مقتول ارزشی قائل نبوده است. مخالفان قصاص توجه ندارند که ادامه حیات قاتل و زندانی کردن او تنها برای مدت معین، موجب تشجیع وی و تشویق و ترغیب دیگران به گام برداشتن در همین مسیر می‌شود.[10]

نهم: تشبیه قتل یک انسان توسط انسانی دیگر به قتل یک حیوان توسط حیوانی دیگر، گویای نگاه مادی و نادرست به انسان و تنزل دادن او به سطح حیوان است؛ زیرا حیوان از ارزش نوع خود و آثار عمل خود درکی ندارد و قابلیت تفهیم احترام و عدم تعرض به همنوع به آن وجود ندارد؛ مضافاً اینکه با وضع مجازات و تهدید به آن نمی‌توان حیوان را از رفتارش بازداشت؛ لیکن انسان در اندیشه اسلامی موجودی است دارای عقل و قابل تعلیم و تربیت و می‌تواند ارزش همنوع خود را درک کند و به حیاتش احترام بگذارد و می‌توان با وضع و تهدید به مجازات، او را از تعرض به تمامیت جسمانی همنوع بازداشت.

*** علی محمدی جورکویه**

---

۱. ر.ک: سید علی خامنه ای، کتاب القصاص (درس خارج فقه)، ص ۳۲؛ فکری احمد عکاز، فلسفة العقوبة فی الشریعة الاسلامیة و القانون، ص ۱۶۶؛ حمید دهقان، تأثیر زمان و مکان بر قوانین جزایی اسلام، ص ۱۲۶؛ علی اکبر حسنی، قصاص و مجازات اعدام قاتل، ص ۲۵.
۲. ر.ک: مجید المسلماوی، دفاع عن موقف الاسلام من الجریمة و العقاب، ص ۷۸.
۳. فکری احمد عکاز، فلسفة العقوبة فی الشریعة الاسلامیة و القانون، ص ۱۶۷.
۴. مجید المسلماوی، دفاع عن موقف الاسلام من الجریمة و العقاب، ص ۵۷؛ ر.ک: سید شکر الله اصغری، سیستم کیفری اسلام و پاسخ به شبهات، صص ۶۸ و ۶۹؛ قدرت الله خسروشاهی، فلسفه قصاص از دیدگاه اسلام، ص ۲۱۵ و علی اکبر حسنی، فلسفه مجازات سرقت، مکتب اسلام، ص ۲۶.
۵. حسن عباس زاده اهری، جرمها و مجازاتها در اسلام، ج ۲، صص ۲۲۹ و ۲۳۰.
۶. محمد ابوزهره، الجریمة و العقوبة فی الفقه الاسلامی (العقوبة)، صص ۲۹۹ و ۳۰۰.
۷. محمد ابراهیم شمس ناتری، بررسی تطبیقی مجازات اعدام، صص ۱۸۳ و ۱۸۴.
۸. محمد ابوزهره، الجریمة و العقوبة فی الفقه الاسلامی (العقوبة)، صص ۳۰۱ و ۳۰۲.
۹. محمد تقی جعفری، حقوق جهانی بشر از دیدگاه اسلام و غرب، دفتر خدمات حقوقی بین المللی جمهوری اسلامی ایران، صص ۲۵۷ و ۲۵۸.
۱۰. مجید المسلماوی، دفاع عن موقف الاسلام من الجریمة و العقاب، ص ۷۹.

صدقه
هرس مال برای برکت و رشد

علیرضا مددی

در فرهنگ قرآنی بر خلاف دیگر فرهنگ‌ها، ابزارهای افزایش و رشد اقتصادی، منحصر به فعالیت‌های مادی محض نیست، بلکه ابزارهایی چون نماز، تقوا، توسل، توکل و مانند آنها نه تنها به عنوان یکی از عوامل مؤثر و مفید در فعالیت‌های اقتصادی است، بلکه گاه نقش این ابزارها پررنگ‌تر و مؤثرتر از عوامل به ظاهر مادی اقتصادی می‌باشد.

انجام کارهایی همچون دادن زکات و خمس یا انفاقات، صدقات، قرض الحسنه و مانند آنها همانند هرس کردن درخت است که به ظاهر از درخت به سبب حذف سرشاخه‌ها کم می‌کند، ولی در باطن به افزایش و رشد باوری و بهره وری کمک می‌کند و موجب بهبود کمی و کیفی میوه‌ها می‌شود. از این رو قرآن در قالب احکام واجب و مستحب، خواهان هرس درخت اموال می‌شود تا موجبات برکت و رشد اقتصادی در فرد و اجتماع فراهم شود.

از نگاه قرآن، صدقات مالی که نشانه‌ای صدق و صداقت انسان در معامله و تجارت با خدا است، از مهم‌ترین عوامل برکت و رشد اقتصادی فرد و اجتماع است. صدقه در فرهنگ قرآنی، چیزی است که انسان به قصد قربت از مال خود خارج می‌سازد.(مفردات الفاظ قرآن کریم، ص ۴۸۰، «صدق»)

البته برخی گفته اند: صدقه، مطلق انفاق در راه خداست؛ اعمّ از اینکه واجب باشد یا مستحبّ.(المیزان، ج ۲، ص ۳۹۷) چنان‌که مقصود از صدقه، در برخی آیات از جمله آیه ۷۵ سوره توبه، زکات واجب اموال است؛ برخی نیز «صدقه» در آیه یاد شده را مطلق انفاق تفسیر کرده‌اند که شامل واجب و مستحب است.(التّبیان، ج ۵، ص ۲۶۲)

آثار اقتصادی صدقات در زندگی فردی و جمعی

واژه صدقه از ریشه صدق عربی به معنای راستی و مطابقت کلام با اعتقاد گوینده و واقع است؛ هر چند که در واقع چنین نباشد.(مفردات الفاظ قرآن کریم، ص ۴۷۸، «صدق».) صدیق دوست راستین است. در قرآن یکی از مقامات عالی انسان مقام صدیقین است(نساء، آیه ۶۹؛ حدید، آیه ۱۹) در تبیین معنای صدیق عبارات گوناگونی نقل شده است که شامل موارد زیر است: الف. آن که در نهایت راستگویی است؛(لسان العرب، ج ۷، ص ۳۰۷، «صدق».) ب. آن که همواره حق و پیامدهای آن را تصدیق می کند؛ ج. آن که رویّه و عادتش به راستی است؛ د. آن که بدون تردید، دستورهای خدا و انبیا را در عمل تصدیق می کند؛(مجمع البیان، ج ۳- ۴، ص ۱۱۰- ۱۱۱.) هـ آن که هرگز دروغ نمی گوید؛ گفتار و عملش بر طبق حق بوده، و حقایق اشیا را می بیند.(المیزان، ج ۴، ص ۴۰۸.) صدیقین به درجه‌ای از صداقت و تطابق قول و فعل رسیده‌اند که صدق و راستی نه تنها ملکه ایشان، بلکه مقوم ذات و هویت وجودی آنان شده است. از این رو دارای نورانیتی الهی هستند که همه حقایق هستی را با این نورانیت خویش می‌بینند.(حدید، آیه ۱۹) لذاست که خدا از ایشان به عنوان صراط مستقیم یاد می کند که حضور داشته باشند و اعلام کنند که اعمال از روی اخلاص و ایمان بوده یا ریا و مانند آن. بنابراین، صدقه از ابزارهایی است که انسان را به مقام صدیقین می‌رساند؛ زیرا مهم‌ترین کار در کنار نماز، پرداخت زکات است(بقره، آیه ۳؛ قیامت، آیات ۳۱ و ۳۲) و صدقه پرداخت مالی واجب و مستحب است که بیانگر صداقت بنده در عبودیت و انجام دستورهای الهی است. پس کسی که با صداقت و راستی صدقه می‌دهد، انسانی معتقد به خدا و آخرت و مخلص در قول و فعل بوده و کارهایش نیز به دور از هر گونه شرک و ریا و مانند آنها است.(بقره، آیه ۲۶۴)

از نظر قرآن، رسیدن به مقام صالحین یعنی شایستگان، پرداخت صدقات از روی صدق و راستی است.(توبه، آیه ۷۵؛ منافقون، آیه ۱۰)

همچنین صدقه موجب می‌شود تا گناهان انسان با آن پاک و پوشیده شود(بقره، آیه ۲۷۱)، نفس آدمی پالایش شده و به طهارت برسد (مجادله، آیه ۱۲) و بستر رشد معنوی او فراهم شود.(همان)

از مهم‌ترین آثار مادی و اقتصادی پرداخت صدقات، برکت یابی مال انسان و به تبع آن افزایش رشد اقتصادی فردی و جمعی است. از همین رو خدا صدقه را به عنوان خیر دانسته است(بقره، آیات ۲۷۱ و ۲۸۰؛ مجادله، آیه ۱۲)؛ زیرا خیر به نعمتی مناسب و مفید اطلاق می‌شود که در افزایش رشد انسانی مؤثر است. پس صدقه به ظاهر از دست دادن مال و کاهش آن است، ولی در باطن به بهره مند از نعمت‌های خاص الهی از جمله وحی و الهام و نورانیت مظهریت صفات و اسمای الهی هستند.(نساء، آیات ۶۸ و ۶۹؛ فاتحه الکتاب، آیات ۶ و ۷) این افراد در قیامت نیز به تفضل الهی جزو گواهان اعمال امت‌ها بوده و نسبت به آنها شهادت می‌دهند. این بدان معنا است که ایشان در مرتبه‌ای قرار دارند که در دنیا باطن اعمال را می‌بینند تا بتوانند در قیامت به عنوان شاهدان اعمال وامی نیکو داده‌اند ایشان را پاداش دو چندان گردد و اجری نیکو خواهند داشت. (حدید، آیه ۱۸)

هر چند در این آیه بیان شده که قرض الحسنه مهم‌تر و روشی بهتر برای افزایش کمی و کیفی و رشد و برکت در مال و ثروت است؛ زیرا قرض الحسنه را به شکل فعل آورده (أَقْرَضُوا) که با انجام یک بار، مصداق تحقق می‌یابد؛ اما در صدقه از اسم (الْمُصَّدِّقِينَ وَالْمُصَّدِّقَاتِ) بهره برده تا بیان کند صدقات باید آن اندازه تکرار شود که صدقه دادن جزو ملکه یا مقوم ذات او شده باشد؛ با این حال، قرآن به

در فرهنگ قرآنی بر خلاف دیگر فرهنگ‌ها، ابزارهای افزایش و رشد اقتصادی، منحصر به فعالیت‌های مادی محض نیست، بلکه ابزارهایی چون نماز، تقوا، توسل، توکل و مانند آنها نه تنها به عنوان یکی از عوامل مؤثر و مفید در فعالیت‌های اقتصادی است، بلکه گاه نقش این ابزارها پررنگ‌تر ومؤثرتر از عوامل به ظاهر مادی اقتصادی می‌باشد.

این نکته توجه می‌دهد که صدقه دادن موجب افزایش و رشد و برکت اقتصادی می‌شود به شرط آنکه تکرار شود.

پیامبر(ص) بر اساس همین آیات در بیان فرق میان صدقه و قرض الحسنه می‌فرماید: الصَّدَقَةُ بِعَشَرَةٍ وَالقَرضُ بِثَمانِيَةٍ عَشَرَ وَ صِلَةُ الاخوانِ بِعشرينَ وَ صِلَةُ الرَّحِمِ بِأربَعَةٍ وَ عِشرينَ؛ صدقه دادن، ده حسنه، قرض دادن، هجده حسنه، رابطه با برادران ایمانی، بیست حسنه و صله رحم، بیست و چهار حسنه دارد.(کافی، الاسلامیه، ج۴، ص۱۰) آن حضرت همچنین می‌فرماید: دخلت الجنّة فرأیت علی بابها: الصّدقة بعشرة و القرض بثمانیة عشر فقلت یا جبریل کیف صارت الصّدقة بعشرة و القرض بثمانیة عشر قال لأنّ الصّدقة تقع فی ید الغنیّ و الفقیر و القرض لا یقع إلّا فی ید من یحتاج إلیه؛ وارد بهشت شدم، دیدم بر در آن نوشته است (ثواب) صدقه ده برابر است و قرض هجده برابر. گفتم: ای جبرئیل چرا صدقه ده برابر و قرض هجده برابر است؟ گفت: زیرا صدقه به دست نیازمند و بی نیاز می رسد اما قرض جز به دست کسی که به آن نیاز دارد نمی رسد.(نهج الفصاحه ص ۴۸۰، ح ۱۵۵۷)

خدا همچنین در بیان رشد اقتصادی و برکت‌یابی اقتصاد خانواده و اجتماع با صدقه می‌فرماید: خدا از برکت ربا می کاهد و بر صدقات می افزاید و خداوند هیچ ناسپاس گناهکاری را دوست نمی دارد. (بقره، آیه ۲۷۶)

پس از نظر قرآن، آنچه موجب افزایش و رشد اقتصادی می‌شود، رباخواری نیست که به ظاهر سرمایه شخص با دیرکرد و مانند آنها افزایش می‌یابد؛ اما در باطن کاهش برکتی و نابودی اصل سرمایه است؛ در حالی که صدقه به ظاهر از دست رفتن سرمایه همانند زدن سرشاخه‌های درخت است؛ اما در باطن موجب افزایش بهره وری و رشد اقتصادی می‌شود. این‌گونه است که با رشد اقتصادی خانواده، جامعه نیز از برکات این رشد برخوردار می‌شود.

در ارزش واهمیت صدقه همین بس که انسان‌ها هنگام مرگ در می‌یابند که صدقه دادن نقش اساسی در زندگی اخروی آنها دارد؛ از این رو، خواهان مهلتی کوتاه برای دادن صدقه می‌شوند تا این‌گونه ره توشه اخروی فراهم آورند. قرآن می‌فرماید: و از آنچه روزی شما گردانیده ایم انفاق کنید پیش از آنکه یکی از شما را مرگ فرا رسد و بگوید: پروردگارا! چرا تا مدتی بیشتر اجل مرا به تاخیر نینداختی تا صدقه دهم و از نیکوکاران باشم. (منافقون، آیه ۱۰)

از نظر قرآن، این پاداش و افزایش رشد کمی و کیفی اقتصادی، در همه ابعاد خواهد بود؛ زیرا همان طوری که خدا سرمایه را چند برابر می کند و از نظر کمی میزان سرمایه افزایش می‌یابد؛ همچنین به پاداش این عمل خیرخواهانه و صادقانه، خدا پاداشی کریمانه می‌دهد. این‌گونه است که سرمایه اقتصادی شخص نیز به برکتی دست می‌یابد که خدا از آن به کرامت یاد می کند. از نظرقرآن این پاداش کریمانه از سوی خدای کریم، به طور طبیعی کرامت را به مال و صاحب مال می‌بخشد و انسان در کلاس کریم وارد می‌شود و از کرامت الهی در وجود خویش بهره‌مند می‌شود. این‌گونه است که شخص صدقه دهنده به عنوان کریم و در جایگاه کرامت قرار می‌گیرد و از آنجا که معیار سنجش آدمی کرامت اکتسابی است که از راه ایمان و عمل صالح به دست می‌آورد(حجرات، آیه ۱۳)، به طور طبیعی چنین شخصی مصداق کرامت الهی خواهد شد و تقرب کریمانه می‌یابد. (همان؛ حدید، آیه ۱۸)

از جمله کارکردها و آثار صدقه این است که جامعه به توسعه اقتصادی دست می‌یابد؛ زیرا صدقات در شکل واجب و مستحب آن موجب می‌شود تا سرمایه‌ها در دست معدودی از افراد نباشد و گردش سرمایه در اجتماع صورت بگیرد. این‌گونه است که همگان از رشد و پیشرفت اقتصادی بهره مند می‌شوند و فقیران نیز از ثروت اجتماع سود می‌برند.(حشر، آیات ۷ تا ۹) پیامبر(ص) دراین باره می‌فرماید: أُمِرْتُ أَنْ آخُذَ الصَّدَقَةَ مِنْ أَغْنِيَائِكُمْ فَأَرُدَّهَا فِي فُقَرَائِكُمْ؛ من مأمورم که صدقه و زکات را از ثروتمندانتان بگیرم و به فقرایتان بدهم. (مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۱۰۵)

از نگاه اسلام، هر کسی که دچار فقر و نداری است و در تنگناهای اقتصادی به سر می‌برد، برای رهایی از فقر و افزایش سرمایه‌های مادی از نظر کمیت و کیفیت صدقه دهد. صدقه راهی برای رهایی از فقر در جامعه و موجب رشد و توسعه اقتصادی است. چنان‌که پیامبر(ص) می‌فرماید: با صدقه دادن، روزی خود را فرود آورید.

از نگاه اسلام، هر کسی که دچار فقر و نداری است و در تنگناهای اقتصادی به سر می‌برد، برای رهایی از فقر و افزایش سرمایه‌های مادی از نظر کمیت و کیفیت صدقه دهد.(حدید، آیه ۱۸)

صدقه راهی برای رهایی از فقر در جامعه و موجب رشد و توسعه اقتصادی است. چنان‌که پیامبر(ص) می‌فرماید: إِسْتَنْزِلوا الرِّزقَ بِالصَّدَقَةِ؛ با صدقه دادن، روزی خود را فرودآورید.(کافی، الاسلامیه، ج ۴، ص ۳، ح ۵؛ تحف العقول، ص ۶۰؛ من لا یحضرة الفقیه، ج ۲، ص ۶۶، ح ۱۷۳۰)

حضرت صادق(ع) به فرزند خود محمد فرمود: از مخارج چقدر زیاد آمده است؟. عرض کرد: چهل دینار. امام فرزندش را امر کرد از منزل خارج شود و آن مبلغ را صدقه بدهد. محمد گفت: در این صورت چیزی نخواهد ماند؛ زیرا موجودی همین چهل دینار است. آن حضرت فرمود: آن را صدقه بده قطعا خداوند عوض خواهد داد. سپس فرمود: اما علمت ان لکل شیء مفتاح، مفتاح الرزق الصدقة؛ آیا نمی‌دانی هر چیزی کلیدی دارد و کلید روزی صدقه است. پس اینک چهل دینار را به عنوان صدقه بده. محمد امر امام را انجام داد. بیش از ده روز نگذشت که از محلی مبلغ چهار هزار دینار برای آن جناب رسید. امام صادق(ع) فرمود: فرزندم، برای خدا چهل دینار دادیم و خداوند چهار هزار دینار عوض آن را داد.(کافی، جزء ۴، ص ۱۰)

در ارزش و اهمیت صدقه همین بس که انسان‌ها هنگام مرگ درمی‌یابند که صدقه دادن نقش اساسی در زندگی اخروی آنها دارد؛ از این رو، خواهان مهلتی کوتاه برای دادن صدقه می‌شوند تا این‌گونه ره توشه اخروی فراهم آورند. قرآن می‌فرماید: و از آنچه روزی شما گردانیده‌ایم انفاق کنید پیش از آنکه یکی از شما را مرگ فرا رسد و بگوید: پروردگارا! چرا تا مدتی بیشتر اجل مرا به تاخیر نینداختی تا صدقه دهم و از نیکوکاران باشم.

«فقه حکمرانی» و قلمرو آن

عباسعلی مشکانی سبزواری

مهم‌ترین وجه امتیاز رویکرد فردی به فقه و رویکرد حکومتی به فقه، تاکید و توجه رویکرد حکومتی به مسئله اجرا و اقامه احکام است. در این رویکرد، مقوله فهم و استنباط احکام با مقوله اجرا و اقامه احکام در هم تنیده و ملازم با یکدیگر است و جدا انگاری این دو، ناشی از غفلت از عنصر بنیادین فقاهت است. امام خمینی(ره) به عنوان فقیهِ فقهّ حکومتی، در این‌باره می‌فرمایند: «ما معتقد به ولایت هستیم و معتقدیم پیغمبر اکرم(ص) باید خلیفه تعیین کند و تعیین هم کرده است. آیا تعیین خلیفه برای بیان احکام است؟ بیان احکام [که] خلیفه نمی‌خواهد. خود آن حضرت بیان احکام می‌کرد. همه احکام را در کتابی می‌نوشتند و دست مردم می‌دادند تا عمل کنند. اینکه عقلاً لازم است خلیفه تعیین کند، برای حکومت است. ما خلیفه می‌خواهیم تا اجرای قوانین کند. قانون مجری لازم دارد.»

قلمرو ماموریت فقه

پیرامون «ماموریت فقه/فقیه» دو نگاه مطرح است: یک. نگاهی که ماموریت فقه/فقیه را صرفاً «استنباط و بیان احکام» می‌انگارد و حوزه «اجرا و اقامه احکام» را خارج از قلمرو ماموریت فقه/فقیه می‌داند. دو. رویکرد دیگر اما، بر این باور است که مسئله «اجرا و اقامه احکام» نیز از مؤلفه‌ها و ارکان اصلی فقاهت است و فقیه در این رویکرد، موظف است عملیات فقهی خود را از «فهم و استنباط احکام» تا مرحله «اقامه و اجرای احکام» امتداد دهد. بنیاد کلامی این دونگاه نیز نهفته در اختلاف‌نظر بزرگان در مسئله «شئون امام/فقیه» است.

توضیح اینکه: برخی از اندیشمندان، دین و شریعت را مجموعه‌ای از پیام‌ها و اهداف و قوانین می‌دانند که هیچ‌گونه نظام و نهادی را به عنوان ضامن اجرای قوانین در برندارد. از نگاه این گروه امامت/فقاهت نهادی است که تنها وظیفه تفسیر و تبیین شریعت و پاسداری آن (شأن ابلاغ و تبیین معارف دینی) را به عهده‌دارد؛ و اجرای قوانین شریعت و تحقق اهداف آن، از شئون امام/فقیه نیست. برخی دیگر اما، دین و شریعت را علاوه‌بر بیان اهداف و قوانین، دربردارنده نظامی برای اجرای قوانین و تحقق اهدافش می‌دانند و فقدان چنین نهادی، در مجموعه دین را مخالف غرض بعثت و فلسفه نبوت و ولایت می‌دانند و از نگاه ایشان امامت/فقاهت نهادی است که علاوه‌بر وظیفه تفسیر و تبیین شریعت، متولی اقامه و اجرای احکام نیز می‌باشد.[1]

ایشان در بیانی دیگر می‌فرمایند: «در حقیقت مهم‌ترین وظیفه انبیا(ع) برقرار کردن یک نظام عادلانه از طریق اجرای قوانین و احکام است که البته با بیان احکام و نشر تعالیم و عقاید الهی ملازمه دارد.»[2]

در این کلام بصراحت اقامه و اجرای احکام و قوانین در قالب یک نظام عادلانه اجتماعی، مهم‌ترین وظیفه انبیا دانسته شده است. این مطلب به صورت روشن‌تری در کلمات دیگر ایشان مورد تأکید قرار گرفته است تا آنجا که اسلام را به حکومت تفسیر کرده و حکومت را اصل و احکام و قوانین را بُعدی از ابعاد حکومت و مطلوب عرضی حکومتی، در این‌باره می‌فرمایند: «ما معتقد به ولایت هستیم و معتقدیم پیغمبر اکرم(ص) باید خلیفه تعیین کند و تعیین هم کرده است. آیا تعیین خلیفه برای بیان احکام است؟ بیان احکام [که] خلیفه نمی‌خواهد. خود آن حضرت بیان احکام می‌کرد. همه احکام را در کتابی می‌نوشتند و دست مردم می‌دادند تا عمل کنند. اینکه عقلاً لازم است خلیفه تعیین کند، برای حکومت است. ما خلیفه می‌خواهیم تا اجرای قوانین کند. قانون مجری لازم دارد.»[3]

طبق این دیدگاه، فرآیند فقاهت محدود به مرحله فهم واستنباط صرف نیست و تا مرحله اجرا و اقامه احکام امتداد می‌یابد و ضروری است که فقیه برای این مرحله نیز تدبیر فقهی لازم را بیندیشد.

فقه حکومتی و مسئله اقامه احکام

مهم‌ترین وجه امتیاز رویکرد فردی به فقه و رویکرد حکومتی به فقه، تاکید و توجه رویکرد حکومتی به مسئله اجرا و اقامه احکام است.

در این رویکرد، مقوله فهم و استنباط احکام با مقوله اجرا و اقامه احکام در هم تنیده و ملازم با یکدیگر است و جدا انگاری این دو، ناشی از غفلت از عنصر بنیادین فقاهت است. امام خمینی(ره) به عنوان فقیهِ فقهّ حکومتی، مبنای ورود فقه/فقیه به عرصه اجرا و اقامه احکام به شمار می‌رود. مسئله «زمینه و ظرفیت اقامه و اجرای احکام» و در هم تنیدگی این مهم با مقوله فهم احکام، یکی از مهم‌ترین مباحث مربوط به این بحث است.[4]

از فقه حکومتی تا فقه حکمرانی

بر اساس آنچه گذشت فقاهت حکومتی متشکل از دو عنصر اساسی است: «استنباط احکام» و «اقامه/اجرای احکام»؛ و فقیهِ فقه حکومتی متولی تفکر و تدبیر فقهی برای هر دو عنصر/مرحله است. به بیان دیگر می‌توان گفت، فقه حکومتی متشکل از دو سطح فقهی است: «فقه الافتاء» و «فقه الاقامه». امروزه در ادبیات سیاسی و مدیریتی، برای مقوله اجرا و اداره کشور، از اصطلاح «حکمرانی» استفاده می‌شود. بر این اساس از ساحت دوم فقه، یعنی ساحت اقامه و اجرای احکام در راستای اداره کشور، می‌توان با عنوان «فقه حکمرانی» یاد کرد.

فقه حکمرانی و قلمرو آن: پیش از تعریف فقه حکمرانی، باید «حکمرانی»، به درستی تعریف شود تا مبتنی بر آن، فقه حکمرانی نیز تعریف گردد:

الف) تعریف حکمرانی: در تعریف حکمرانی، ادبیات و عبارت پردازی‌های مختلفی به کار رفته، گرچه نهان و نهاد تمام آنها، به یک معنای واحدی اشاره دارد:

یک. در یک تعریف پیرامون حکمرانی می‌خوانیم: «اعمال حساب شده قدرت و هم افزایی بازیگران مختلف با محوریت حکومت برای پیاده‌سازی قانون از طریق شکل‌گیری زنجیره‌ای از سیاست‌ها، راهبردها، قواعد، فرآیندها، روش‌ها، ابزارها، نهادها، سیستم‌ها و برنامه‌ها».

دو. در تعریف دیگر گفته شده است: «حکمرانی یا الحَوکمه یا governance فرآیندی است سه مرحله‌ای و هر مرحله آن هم یک فرآیند و پروسه است: سیاستگذاری، تنظیم‌گری و تصدی‌گری.

اگر این سه فرآیند، در طول هم شکل بگیرد، حکمرانی شکل گرفته است. سیاستگذاری، عبارت است از: کشف و استنباط بایدها و نبایدهای کلان و جهت‌دهنده. تنظیم‌گری، یک فرآیند شامل مقررات‌گذاری (بایدها و نبایدهای عملیاتی و اجرائی)، ساختارسازی، گفتمان‌سازی، اعمال مقررات، نظارت و ارزیابی و در نهایت اصلاح مقررات است. تصدی‌گری، همان مراحلی است که طی آن، مردم به مقررات مقید می‌شوند و به طور عمده شامل ساختارهای دولتی، اداری و مردمی، یعنی تشکل‌های مردمی می‌شود».

سه. در بیانی دیگر، حکمرانی با قید اسلامی (حکمرانی اسلامی) این‌گونه تعریف شده‌است: «حکمرانی اسلامی، روش کاربست شراکتی قدرت بر پایه نظریه امامت و امت است. هدف حکمرانی اسلامی اقامه دین، بسیج منابع اعم از ساختارها، فرآیندها، نیروهای انسانی و روش‌ها در راستای اقامه دین است».

چنان‌که از تعاریف فوق روشن می‌شود، نهان و نهاد حکمرانی عبارت است از اقامه و اجرای قوانین در راستای اداره کشور. تنها عنصر مورد تاکید در این میان، اقامه و اجرا با محوریت مردم و نهادهای مردمی است که به صورت طبیعی، در «حکمرانی اسلامی» محوریت مردم و نهادهای مردمی، جزو مفروضات و مسلمات دینی است و محوریت ایده «امت-امامت» و «مردم سالاری دینی» بیانگر همین امر است.

ب) تعریف فقه حکمرانی: بر اساس آنچه گذشت، «فقه حکمرانی» عبارت است از: «مرحله‌ای از فقه/فقاهت که به اجت